یادکرد

برای مرحوم رضا خدری خبرنگار دفاع مقدس

راوی جنگ، روزت مبارک!

احمد محمد تبریزی

رضا خدری یکی از خبرنگاران قدیمی جبهه و جنگ بود که با وجود گذشت سال‌های زیادی از پایان جنگ، همچنان نسبت به دفاع مقدس و شهدا عرق خاصی داشت. خدری پیش از شروع رسمی جنگ، شاهد تجاوز دشمن بعثی به مرزهای ایران بود و خطر شروع جنگی سراسری را گوشزد می‌کرد. او آن زمان با روزنامه کیهان در ارتباط بود و وقتی شنید ارتش بعث در ۲۰ شهریور ۱۳۵۹ حمله محدودی به شلمچه کرده است، سریع خودش را به مرز رساند و از آنجا دیگر درگیر جنگ شد. رضا خدری چندی پیش درگذشت و ۱۷ مرداد امسال که روز خبرنگار را پشت سر گذاشتیم، او دیگر بین ما نبود تا این روز را به یکی از قدیمی‌ترین خبرنگاران این سرزمین تبریک بگوییم.

گزارشی تلخ از سقوط خرمشهر

مرحوم رضا خدری به دلیل آنکه زاده آبادان بود، ماه‌ها قبل از شروع دفاع مقدس در دو شهر مرزی آبان و خرمشهر حضور داشت و تا پایان سال ۱۳۵۹ در جبهه‌ها ماند. خودش می‌گفت صرفاً به خاطر خستگی مفرط و فشار روحی زیادی که احساس می‌کرد مدتی به تهران برگشت و دیده‌هایش را در روزنامه کیهان به انتشار رساند. نکته جالب درباره او این است که همزمان دو کار مهم انجام می‌داد. هم از مناطق جنگی عکاسی می‌کرد و هم به کار خبرنگاری مشغول بود. وقتی خرمشهر در آبان ۱۳۵۹ به اشغال دشمن بعثی درآمد، رضا خدری در گزارشی در روزنامه کیهان با تأثر و غمگین‌ترین حالت ممکن درباره این اتفاق تلخ چنین نوشت: «غروب پنج آبان ۵۹، غم سنگینی بر دل‌ها حکمفرما گشت، همه گریه می‌کردند. دیروز آنجا بودیم و امروز دیگر از درونش خبر نداریم. افق خرمشهر در کنار شط عزا گرفته بود. وای بر ما! خرمشهر از دستمان رفت. خانه من، خانه تو، خانه او، خانه ما، همه به دست دشمن است. عراق بر ویرانی دل ما و بر ویرانی خانه‌هایمان جشن پیروزی گرفته بود.»

دوستی با شهید رهبر

رضا خدری همچنین دوستی نزدیکی با خبرنگار شهید غلامرضا رهبر داشت و به خوبی همدیگر را می‌شناختند. زمان جنگ، خدری خبرنگار کیهان و شهید رهبر خبرنگار اطلاعات بود. خاطرات زیادی از شهید رهبر در ذهن خدری نقش بسته بود که گاهی آنها را با ما در میان می‌گذاشت: «شهید رهبر اصلاً خبر را روی کاغذ پیاده نمی‌کرد. فی‌البداهه آن را در ذهنش تنظیم و مستقیم و زنده مقابل دوربین قرائت می‌کرد. چهره و صدای گیرایش نیز به دل مخاطب می‌نشست و این امر در کنار شجاعت و حضور فیزیکی او در رویدادها باعث می‌شد تا تولید خبر یا گزارش موفقی داشته باشد.»

خدری در چندین مقطع دیگر مثل عملیات بزرگ و مهم کربلای ۵ نیز در جبهه‌ها حضور پیدا کرد و مرور خاطراتش از این عملیات و شهید رهبر خواندنی است: «در عملیات کربلای ۵، چون امکان فیلمبرداری از منطقه شلمچه نبود، من که خبرنگار کیهان بودم به همراه آقای حسن هانی‌زاده از خبرگزاری ایرنا همراه شهید رهبر شدیم و به دشت عباس رفتیم. یک روز دیدیم که او ناپدید شده است. برخی از افراد که غلامرضا را نمی‌شناختند گفتند رهبر جازده و کار را رها کرده است. به زعم‌شان او از شرایط عملیاتی ترسیده و فرار کرده بود. اما من که رهبر را از قبل می‌شناختم ناراحت شدم و حتی فریاد زدم که اشتباه می‌کنید. گذشت و کمی بعد خبر رسید غلامرضا به همراه نیروهای شناسایی به خط مقدم رفته و همانجا شهید شده است. او نه تنها فرار نکرده بود، بلکه برای تهیه گزارش بهتر جلوتر هم رفته بود.»

گمنامی و مظلومیت خبرنگار قدیمی

در نبود رفقایی مثل شهید رهبر و عبدالرسول مصطفایی، رضا خدری ماند تا از آن روزهای پرحادثه و دوستان شهیدش بگوید. این روزنامه‌نگار پیشکسوت پس از جنگ نیز همچنان خستگی‌ناپذیر به فعالیت‌هایش ادامه داد و مشاهداتش از جبهه‌ها را در چند کتاب منتشر کرد که هر کدام از آنها اطلاعات ناب و دست اولی را به خواننده می‌دهد. خدری به تحریریه روزنامه‌ها سر می‌زد و تا آخرین لحظه حیات، ارتباطش را با رسانه‌ها قطع نکرد. او به جنوب کشور، خرمشهر و آبادان سفر می‌کرد و گزارش‌هایش را در رسانه‌های کشور منتشر می‌کرد. خدری، مثل عاشقی بود که همچنان به کلمه و خبر عشق می‌ورزید و هیچ چیزی جز مرگ نتوانست این عشق و عاشقی را قطع کند. این خبرنگار پیشکسوت، چندی پیش به خاطر عارضه قلبی از میان ما رفت، ولی خاطراتش در ذهن خبرنگاران زیادی نقش بسته است.

> در نبود رفقایی مثل شهید رهبر و عبدالرسول مصطفایی، رضا خدری ماند تا از آن روزهای پرحادثه و دوستان شهیدش بگوید. این روزنامه‌نگار پیشکسوت پس از جنگ نیز همچنان خستگی‌ناپذیر به فعالیت‌هایش ادامه داد و مشاهداتش از جبهه‌ها را در چند کتاب منتشر کرد که هر کدام از آنها اطلاعات ناب و دست اولی را به خواننده می‌دهد

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید «عبدالحمید اعتصامی‌فر» که دو برادرش نیز از شهدای دفاع مقدس هستند

آنقدر مشتاق شهادت بود که نمی‌توانستم بگویم نرو!

زینب محمودی عالمی

عبدالحمید متولد سال ۱۳۳۵ و اهل شهرستان فسا در خانواده‌ای متدین و انقلابی بود. شغل پدرش آزاد بود و از شش پسر چهار پسر در جبهه حضور داشتند. سه پسر این خانواده به نام‌های محمد رحیم، عبدالمجید و عبدالحمید به شهادت رسیدند. در گفت‌وگو با عصمت کرباسی، همسر شهید عبدالحمید اعتصامی‌فر که خود فرهنگی و یکی از بسیجیان فعال اوایل انقلاب است، شنوای خاطراتی ناب از معلم شهید عبدالحمید اعتصامی‌فر شدیم.

شهید در چه خانواده‌ای رشد کرده بود که سه پسر این خانواده در راه اسلام به شهادت رسیدند؟

پدر شوهرم کار آزاد داشت و خانواده‌شان از همان قبل انقلاب خیلی متدین و انقلابی بودند. حمید پنج برادر و سه خواهر داشت. همسرم سومین شهید خانواده‌شان بود. دو برادرش به نام‌های محمدرحیم و عبدالمجید قبل از ایشان به شهادت رسیده بودند. همزمان چهار برادر در جبهه بودند.

نحوه آشنایی و ازدواج‌تان با شهید چگونه بود؟

من دختردایی آقا حمید هستم. به دلیل نسبت خویشاوندی از کودکی با خلق و خوی هم آشنا بودیم. سال ۱۳۵۹ ازدواج کردیم. سه فرزندم یادگار شهیدم هستند؛ دو دختر و یک پسر. وقتی حمید به شهادت رسید پسرم مهدی شش ساله، مریم چهار ساله و مرضیه دو ساله بودند.

همسرتان هم سابقه مبارزه با طاغوت داشتند؟

یک فرد انقلابی بود که قبل از انقلاب فعالیت‌های سیاسی و انقلابی داشت و در سخنرانی‌های ضد شاه که در شهر فسا برگزار می‌شد شرکت می‌کرد. کاملاً ضد شاه فعالیت داشت. سخنرانی و اعلامیه‌های حضرت امام خمینی (ره) را پخش می‌کرد. دکتر احمد بهشتی اهل فسا که عضو فعلی شورای نگهبان هستند وقتی سخنرانی می‌کردند حمید اولین نفری بود که برای امام خمینی صلوات فرستاد. در جلسه گفتند سلامتی حضرت امام خمینی صلوات، مأموران شهربانی تعقیبش کردند و به شهربانی بردند و سه روز حمید را به زندان انداختند!

بعد از پیروزی انقلاب چه فعالیت‌هایی داشتند؟

بعد از انقلاب عضو شورای سپاه بودند و گروهی تشکیل دادند. سپاه پاسداران علاوه بر فعالیت‌های سیاسی؛ کمک به مردم، محرومان و خانواده‌های نیازمند را در دستور کارش قرار داد. حمید معلم روستاهای ازراف فسا بود و با توجه به شغل معلمی که در روستا داشت کمک یار مردم فقیر روستا بود. در روستای تنگه کرم فسا کلاس مدرسه کم بود، حمید در بنایی و لوله‌کشی و کارهای ساختمانی مهارت داشت و از بچگی همراه پدرش کار می‌کرد. از فسا مصالح با خودش به روستا برد و مدرسه‌ای برای دانش‌آموزان محروم بنا کرد. از بسیج داوطلبانه به جبهه اعزام شد.

همان سال که معلم تنگه کرم بود، یعنی یک‌سال قبل از شهادت، صحنه تصادفی برایش رخ داد. در حین اینکه از مدرسه می‌آمد با شش همکارش دو خانم و چهار آقا ماشین‌شان بین راه تصادف کرد. شش نفر از دنیا رفتند. اما حمید با جراحت خیلی زیاد تنها بازمانده آن تصادف بود. تقریباً چند ماهی بیمارستان بستری بود. به لطف الهی به زندگی برگشت و دوباره در سنگر معلمی فعالیت کرد. یک سال بعد برای چندمین بار عازم جبهه شد و در منطقه شلمچه در عملیات کربلای ۵ شهید شد. پنج روز بعد پیکرش را آوردند و در گلزار شهدای فسا به خاک سپردند.

سه برادر در کدام عملیات‌ها به شهادت رسیدند؟

حمید سه بار در عملیات‌های مختلف حضور داشت. برادرش شهید رحیم دانش‌آموز بود. شهید مجید سال آخر دانشگاه رشته عربی می‌خواند و مجرد بود. زمانی که دومین شهید خانواده، مجید را آوردند، حمید جراحت زیادی داشت و گریه می‌کرد. می‌گفت من مردود شدم. دستانش را به سمت آسمان گرفت و دعا کرد خدایا! این قربانی را از ما قبول کن. در عملیات والفجر که مجید شهید شد، حمید هم حضور داشت. پیکر مجید ۱۱ سال مفقود بود. برادرش محمد رحیم در عملیات فتح المبین سال ۶۲ به شهادت رسید. در این عملیات هر سه برادر در جبهه حضور داشتند.

خود شما هم فعالیت انقلابی داشتید یا در زمان دفاع مقدس با همسرتان همراه بودید؟

بنده از قبل انقلاب فعالیت داشتم. خانواده‌ام انقلابی بودند. در پخش اعلامیه امام شرکت می‌کردم گرچه دختر بودم. پدرم نوارهای سخنرانی امام خمینی را به خانه می‌آورد و من گوش می‌کردم. کتاب‌های حضرت امام را در خانه داشتیم. یک بار پلیس شهربانی آمده بود خانه را محاصره کرد، خدا را شکر لو نرفتیم. زمان جنگ آموزش‌های نظامی در سپاه دیدم. فعالیت‌های بسیجی داشتم و کارهای پشت جبهه و بافتنی برای رزمندگان را انجام می‌دادیم و برای جبهه‌ها می‌فرستادیم.

> پسرم شش ساله بود. وابستگی شدیدی به پدرش داشت. وقتی حمید به جبهه می‌رفت به پاهای پدرش می‌چسبید و می‌گفت بابا نرو یا من را ببر. پدرش می‌گفت بابا جایی که من می‌روم نمی‌توانم تو را ببرم. به زور بچه را از پدرش جدا می‌کردیم

همسرتان حرف از شهادت‌شان می‌زدند؟

برای آخرین بار که می‌خواست به جبهه برود از رفتارش کاملاً مشخص بود این رفتن آخر است و برگشتی در کار نیست؛ چون ما در حال ساخت خانه بودیم. هر کدام از مغازه‌دارها که حمید می‌رفت با آنها تسویه حساب کند می‌گفتند آقای اعتصامی‌فر دیگر از جبهه برنمی‌گردد. حمید رفته بود حلالیت بگیرد. برای من مشهود بود حمید دیگر برنمی‌گردد. وقتی دوستانش به جبهه رفتند و شهید شدند خیلی غبطه می‌خورد، می‌گفت من از دوستان شهیدم عقب افتادم. خدا را شکر به آرزویش رسید.

با دلتنگی‌های بچه‌های شهید چه کردید؟

پسرم شش ساله بود. وابستگی شدیدی به پدرش داشت. وقتی حمید به جبهه می‌رفت به پاهای پدرش می‌چسبید و می‌گفت بابا نرو یا من را ببر. پدرش می‌گفت بابا من جایی می‌روم که نمی‌توانم تو را ببرم. به زور بچه را از پدرش جدا می‌کردیم. خیلی فشار عصبی به پسرم می‌آمد. اما آن دو فرزند دیگرم چهار و دو ساله بودند و خیلی نبودن‌های پدر را احساس نمی‌کردند. گرچه بعداً که فهمیدند بابای‌شان نیست بهانه می‌گرفتند ولی پسرم خیلی فشار روحی را تحمل کرد. حمید آنقدر مشتاق شهادت بود که نمی‌توانستم بگویم نرو!

خبر شهادتش را چطور شنیدید؟

بچه‌های پاسدار که همرزمش بودند شهادتش را دیده بودند. در سنگری که تیر خورده بود با هم بودند. آنها به خانواده‌اش خبر دادند که حمید مجروح شده است. اول به من نگفتند، با برادرم صحبت کردند که من از صحبت‌های آنها متوجه شدم. ترکش به سمت راست سر همسرم اصابت کرده و او به شهادت رسیده بود.

چند صباحی که با شهید زندگی کردید احتمال شهادتش را می‌دادید؟

حمید بعد از آن تصادف که همکارانش فوت کردند، خیلی تحت تأثیر قرار گرفت و هر شب اشک می‌ریخت. می‌گفت نمی‌دانم چرا خداوند آن شش نفر را برداشت و مرا گذاشت! یعنی جراحتش خیلی بیشتر از همکارانش در صحنه تصادف بود. می‌رفت سر مزار همکارانش و اشک می‌ریخت و می‌گفت رازی بین من و خداست که نمی‌دانم چرا مرا گذاشته، آنها را برده است و رازش این بود که یک سال و سه ماه بعد از تصادف به شهادت برسد.

اخلاق و مرام شهید چگونه بود؟

بسیار مردمدار و خوش اخلاق بود. صداقت و اخلاص در کارش داشت. از هیچ کس چشمداشت نداشت. به محرومان کمک می‌کرد.

حتماً حضور شهیدتان را در زندگی‌تان دیده‌اید؟

لطف خداوند و دعای شهید همیشه همراه زندگی‌مان است. خداوند می‌فرماید شهدا زنده هستند و در زندگی ما حضور دارند. وگرنه با سه فرزند خردسال در آن سن جوانی تحمل از دست دادن همسر سخت و دشوار بود. شهدا هیچ وقت ما را تنها نگذاشتند.

هنگامی که همسرم شهید شد خانه نیمه کاره بود و از محیط شهر دور بودیم. به خانه مادرم برگشتم و مسئولیت ما بر عهده مادر و خواهرانم افتاد. پنج سال منزل مادرم زندگی کردم. بچه‌ها بزرگ‌تر شدند و دوست داشتم از وسایل زندگی خودم استفاده کنم به همین دلیل به خانه خودمان رفتیم. الان بچه‌ها بزرگ شدند؛ پسرم ۴۲ ساله و کارمند آموزش و پرورش است. دخترم مریم خانه‌دار و مرضیه ارشد مشاوره و فرهنگی است. من ۱۴ سال وقفه تحصیلی داشتم، به لطف خداوند شروع به تحصیل کردم. سوم و چهارم دبیرستان را غیر حضوری گذراندم. کنکور دادم و وارد دانشگاه شدم. کارشناسی معارف اسلامی را تمام کردم، معلم شدم. هنوز هم معلمم و به روستای تنگه کرم فسا که همسرم معلم بود رفتم و معلم همان روستا شدم. خیلی از دانش‌آموزانم پدران‌شان شاگرد همسرم بودند.

به عنوان همسر شهید، شهدا را چطور برای جوانان معرفی می‌کنید؟

من معلم هستم، اولین روزی که سر کلاس می‌روم با افتخار به دانش‌آموزان می‌گویم من همسر شهید هستم. خصوصیات و ویژگی‌های شهید را بیان می‌کنم تا لمس کنند شهدا چگونه بودند. چون جوانان آن زمان متولد نشده بودند.

به جوانان می‌گویم با شهدا رفیق شوید، در زندگی‌تان یک شهید را داشته باشید که از نظر مادی و معنوی کمک‌تان کند. همین که می‌گویم همسر شهید هستم و صادقانه به بچه‌ها زندگی‌ام را می‌گویم، بچه‌ها با من رفیق می‌شوند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۸۲۴

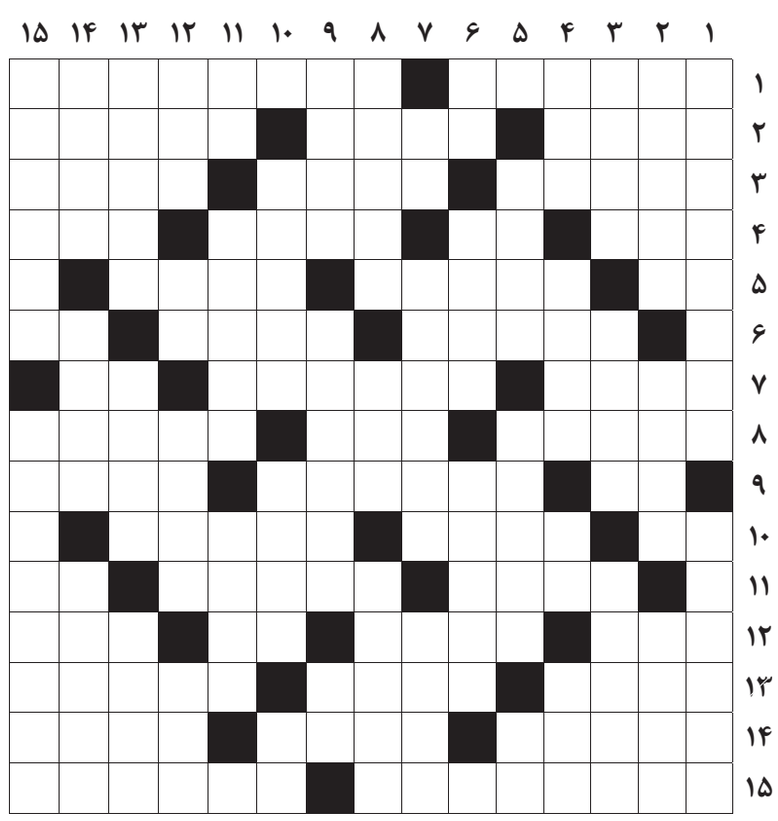

از راست به چپ

■ ۱- شکستگی نور- از دوخت‌های تزیینی ■ ۲- دارای اختلال- نمایش با حیوانات- صمغ درختی ■ ۳- نام عمومی دسته ای از میمون های آفریقایی- پذیرفتن سخن- اداره کننده ■ ۴- قیم- سایه- از اصول دین- خبر ■ ۵- کوبیده- مهره‌ای در شطرنج- چادر ترکمانان ■ ۶- گروه خلافکاران- استخوان جلوی سینه- قیمت بازاری ■ ۷- شیرینی شاخه‌ای- مجموع قواعد و احکام- پرنده ای شبیه مرغابی ■ ۸- تقسیم- پاک- نفس سرکش ■ ۹- میوه خوب- وسیله ای در موتور اتومبیل- اسب خوب ■ ۱۰- مرغابی- پاسخ- عایدی ■ ۱۱- نوبت فیلم- از نام های خداوند به معنی نگهبان- زوبین ■ ۱۲- خانه- هیزم- بیماری واگیردار- دشمن ■ ۱۳- دیوار کم قطر و نازک- توان- تنظیم کلی موتور با دستگاه الکترونیکی ■ ۱۴- رنجیده- حلقه فلزی چرخ اتومبیل- دروازه بان پیشین تیم ملی انگلیس ■ ۱۵- محل نشستن- کارش خرید و فروش گوسفند است

از بالا به پایین

■ ۱- خودرو حمل بیمار- قدیم و گذشته ■ ۲- بدجنس- از آلات موسیقی- خطری که کارگران معدن را تهدید می‌کند ■ ۳- امتحان نوشتنی- چکاندنی اسلحه- پوست دباغی شده ■ ۴- تکنوازی در موسیقی- ضد حمله- مکان- ویرانی ■ ۵- پاکیزه- الگو- نفس خسته ■ ۶- قومی که درخت می پرستیدند- شایسته- از سور قرآنی ■ ۷- تیر پیکاندار- کاندیدا- فانی ■ ۸- مالیاتی که از هر فرد گیرند- تبار- کابین زن ■ ۹- سوار شدن- متحرک- تاکسی پرظرفیت ■ ۱۰- فیلم هیچکاک- روغنی صنعتی- از مصالح ساختمانی ■ ۱۱- خرابکاری اینترنتی- قادر- غذای مجردی ■ ۱۲- از اعداد ترکیبی- بت- پناهگاه- بخشش ■ ۱۳- چوب پهن کردن خمیر- پیک- دشمنی ■ ۱۴- انگور خشک- زود و سریع- مماشات کردن ■ ۱۵- توانایی- چرخبال

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵						۶	۱	
۹								
۲			۳	۴	۵			
		۸			۳			۵
		۷						۳
			۶				۷	۱
	۶			۵	۲			
	۵				۷		۴	
							۳	

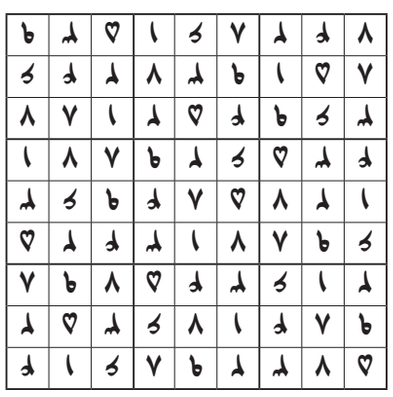

جدول کلمات متقاطع
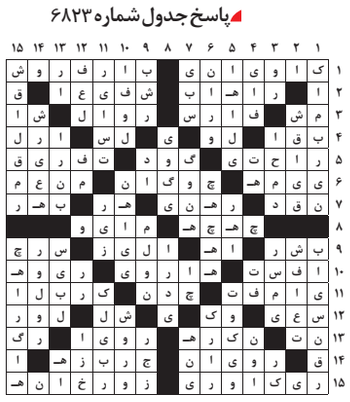
پاسخ جدول شماره ۶۸۲۳